

قصیده بحتری و ترجمه آن به نثر

وقال یصف ایوان کسری

پاریس : دکتر علی اصغر حریری



سنت نفسی عما یدنس نفسی و ترفعت عن جدا کسل جیسی
مصون داشتم خویش را از هر آنچه نفس را بیالاید و برتری جستم از هر آنچه

فرومایگان را بجاه برساند .
و تماسکت حین زعر عنی الدهر .
و راست و استوار ماندم هر وقت که روزگار خواست مرا زبون و
خوار گرداند .

بلغ من صباة العیش عندی طففتها الايام تطفیف بخش
هنوز برای گذراندن زندگی بقیته دارم از آنچه ایام دمبدم در کار
کاستن آنست .

و بمیسد مابین وارد رفته
فرق بسیار است میان شتری که پی در پی سیراب میشود و شتری که هر پنج
روزی یکبار از آب نسیب دارد

و کان الزمان أصبح محبو لاهواه : مع الاخص الاخص

و پنداری که زمانه ، دیوانه گشتست که همیشه با کمترین فرو ما یگان
سازش دارد.

و اشترائی العراق خطة غین بعد بیعی الشام بیعة و کس
و در معامله خریدن عراق مراغبین بود - پس از فروختن شام که در آن
زیان کردم .

لا تزرنی مزاولا لاختباری عند هدی البلوی فنکر مسی
برای خبر گیری و احوال پرسی بیدار من میا - در این اندوهی که دارم از
بر خوردن بنو بد خواهد گذشت.

و قدیمأ عهدتني ذاصفات آبیات علی الدنیات شمس
دیر گاه هست که میدانی که من خوئی تند دارم و در برابر پستیها
توسنم و سرکش.

ولقد دابنی نبو ا پس عمی بعدلین من جائیه و انس
پورعم بعد از چندان نرنی و انس که با من داشت حال خود فروشی و
برتری و مرا بد گمان باخته.

و اذا ماجفیت كنت حریأ أن أری غیر مصبح حیث أوسی
پس از خفاهائی که بمن رسیده برای من بهتر است که صبح در آنجا نباشم
که دیشب بوده ام

حضرت رحلی الهموم فوجهت الی ابيض المدائن غسی
غم و محنت بر کلبه من فرود آمد پس شترم را به سوی کاخ سفید
مداین راندم .

أتسلی من الخطوظ و آسی لمحل من آلساسان درس
تسلی از غصه ها کمی پذیرم و آرام گیرم - در بارگاه ویران
شده ساسانیان .

ذکر تنبهم الخطوب التوالی ولقد تذكر الخطوب و تنسی
مصیبتهای متوالی شان مرا از ایشان یاد آورد هر آینه یاد آوری مصائب
باعث فراموشی است .

و هم خافضون فی ظل عال مشرف بحس العیون و یخسی
و ایشان در سایه کنگره قصری بلند آرمیده‌اند که بلندی آن چشمها
را خیره میکند .

مفلق بابه علی جبل التبسق الی دارتی خلط و مکس
بارگاهی که از کوههای قبیحاق تا زمین های اخلاط و مکس قلمرو
آن بود .

حلل لم تکن کاطلال سعدی فی قفارمن البسایس ملش
زمین‌هایی که مانند اطلال سعدی بخشگی و صافی زمین‌های لم یزرع نیستند
و مساع لولا المحاباة منی لم تطقها مسعاة عنس و عیس
و مساعی که بی پروا میتوانم بگویم که مساعی قبائل عنس و عیس پیاپی
آنها نصیرسد

نقل الدهر عهدهن عن الحدة حتی غدون أنشاء لبس
گردون آنها را از تازگی و طراوت انداخته چنانکه گوئی جامه‌های
فرسوده را می‌مانند

فکان الجرما زمن عدم الانس واخلاله بنیة رمس
پنداری که جرما از عدم ساکنان و دوستانش گورستانی گردیده
لوتراه علمت أن اللیالی جعلت فیہ ما تمأ بعد عرس
اگر آنرا بنگری معلومت گردد که شبها در آن پس از جشن عروسی
مبديل بماتم شده

وهو ینبیک عن عجائب قوم لایشاب البیان فیهم بلبس
و آن ترا از کارهای شگفت آور قومی خبر میدهد به بیانی که هیچگونه
اغراق بدان آمیخته نیست .

فأذا مارأیت صورقناظا کیه ارتمت بین روم و فرس
پس چون صورت انطاکیه را ببینی و (نبرد) ایران و روم را ،
بلرزه درمی آئی

والمنايا موائل وانوش وان یزجی الصفوف تحت الدرفس

و مرگها نمایان است و انوشیروان زیر درفش (کاوایان) سپاهش را
پیش میراند

فی اخضرار من اللباس علی اصنه ————— یختال فی صبیفة ورس
در جامه سبز رنگش برسمندی سوار است که گوئی برنگ ورس،
رزیده شده باشد.

وعراك الرجال بین یدیه فی خفوت منهم واهماض جرس
و نبرد مردان در پیش او با سکوت و آرامی و نظم و بی پروائی
من مشیح بهوی بمامل زمح و ملیح مسن السنان بقرس
بانیزه در حال حمله اند و با سپر خود را از سنان درامان میدارند
تصف العین أنهم جداً حیا ء لهم بینهم اشارة خرس
بچشم چنین می نماید که ایشان بر آستی زنده اند و مانند لالان باهم به
اشاره سخن میگویند

ینتلی فیهم ارتیابی حتی تنقراهم یدای بلمس
در زنده بودن شان شك من چندان بالا رفته که با دست لمس میکنم
تا نشان حیات بجویم.

قد سقانی ولم یصدأ بوالنوی ث علی المسکرین شربة خلص
ابوالنویث (پسر م) بشا بارش هر دو سپاه جامی از شراب ناب بمن بخشید
من مدام تقولهای نجم اضوا اللیل او مجاجة شمس
از شرابی که پندای ستاره ایست که در شب بدر خشدیا پرتوی است از خورشید
وتراها اذا اجدت سرواً و ارتیاحاً للشارب المتحسی
و هنگامیکه بنوشنده احساس دار شادی و گوارائی آورد، پنداری
آفرغت فی الزجاج من کل قلب فهی محبوبه الی کل نفس
که از درون قلب در شیشه ریخته شده بنا بر این همه شخص انسان آنرا
دوست دارد

وتوهمت أن کسری ابروی ————— معاطسی والیهلید أنسی
پنداشتم که خسرو پرویز آنرا بمن عطا میکند و بار بدرامشگر من است.

حلم مطابق علی الشک عینی ام امان غیرن ظنی و حدسی
این رؤیائی است که چشمانم را بشک می بندد یا آرزوهائی که ظن و حدس
مرا تغییر داده اند

وکان الایوان من عجب الصنعة خوب فی جنب ارفعن جلس
پنداری که ایوان از چنان صنعتی عجیب از پهلوی بلندترین کوهها
بریده شده

یتظنی من المكابة أن یبد لعینی مصبح أو ممسی :
از چنان محزونئی، صبح و شام که چشم آنرا می بیند، پندارد :
مزعجا بالفراق عن أنس النیا عز او مرحقا بتطليق عرس
چون کسی است که با حیار از دوستان مهربان جدا شده یا بزور بطلاق
زن خود و ادار شده.

عكست حظة الليالي و بات المشتري فیه و هو كوكب نحس
جلوه شبها در آن معکوس شده و مشتری در آن آمده و ستاره نحس گردیده
فهو یبیدی تجلداً و علیه کلکل من کلا کل الدهر مرسی
ولی آن قصر در زیر پنجه گران گردون همچنان ایستادگی میکند
لم یعمیه أن یزمن بسط الدیباچ واستل من سنور الدمقس
و از این که فرشهای دیبا و پرده های پرنیان را از او ربوده اند
غم نمی خورد

منمختر تملوله شرفات رفعت فی رؤوس رضوی و قدس
با سرافرازی کنگره ها بر بالای آن از کوهسارهای رضوی و قدس
مرتفع تر است

لابسات من البیاض فما تیسر منها الاغلیل برس
با جامه های سفید که بر تن دارند چیزی از آنها جز پنبه دانه های
کوچک دیده نمیشود .

لیس یدری أصنع أنس لیجن سکنوه ام صنع جن لانس
نتوان گفت که آنرا انسان برای سکونت جن ساخته یا جن برای انسان؟

کاشفین گذشته

گنج پریام Priam

اگر چه شلیمن بازپرو کردن ۲۵۰ هزار متر مکعب خاک در طی سه سال مقدار متناسبی اشیاء مختلفه که میشد سالنهای موزه‌ای را با آنها انباشت بدست آورد لکن هنوز يك شغال طلا نیافته بود و چون دیگر امیهی نداشت تاریخ وقفه عملیات خود را برای ۱۵ ژوئن سال ۱۸۷۳ معین نمود که با گاه روز قبل از روز موعود هنگامیکه خود و همسرش با چند تن عمه در عمق نه‌متری مشغول حفاری بودند در نزدیکی «کاخ پریام» شیئی عجیب که چیزی دیگر غیر از طلا نمیتوانست باشد توجه او را جلب کرد .

از این رو به همسرش گفت که کارگران را مرخص نموده و عملیات را متوقف سازند مبادا که این راز فاش شده و گنجینه یافته شده مورد دستبرد و غارت قرار گیرد و خود مشغول حفاری گشت .

پس از کاوش فراوان و زحمت زیاد در عمق يك متر و شصت سانتیمتر در پای